



Research Article

The Role of Power in the Production of Knowledge from the Perspective of Michel Foucault and Allāma Ṭabāṭabā'ī

Mohsen Javadi¹

Mahdi Monfared²

Ali Sadeghinejad Saryazadi³

Michel Foucault is a postmodern philosopher who searches for knowledge production in power relations and from this perspective, he maintains an evident relativity for knowledge. Foucault's opinion on this matter should be sought for in his theory entitled "Knowledge, Power and the Regime of Truth". Foucault does not consider knowledge to be a neutral thing consisting only of a set of propositions and considers power to have a fundamental and inseparable role in cognition and knowledge production. Power and knowledge have a reciprocal relationship. Power is both the outcome of knowledge and its producer. Foucault considers the humanities to be the most obvious example of the expansion of power through knowledge production. In his *Principles of Philosophy and the Method of Realism*, 'Allāma Ṭabāṭabā'ī examines a way of perception in which non-epistemic factors are considered effective in the production and multiplication of knowledge related to it. Although 'Allāma Ṭabāṭabā'ī does not consider a direct and prominent role of power in knowledge production, as Foucault does, he points out factors in enumerating the cases involved in the production of knowledge, in which power inevitably plays an effective and significant role. He has replaced Foucault's relativism with relativity consideration, and thereby explains the role of non-epistemic factors such as power in knowledge production. For this reason, the authors of this article explore the role of power in knowledge production from the perspective of these two contemporary philosophers and identify their intellectual affinities on this issue.

Keywords: Foucault, Ṭabāṭabā'ī, power, knowledge, relativity consideration, relativism.

1. Professor, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.

2. Associate Professor, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.

3. Ph.D. Student, Faculty of Theology and Islamic Studies, Qum University.



محسن جوادی^۱ 

مهدی منفرد^۲

علی صادقی‌نژاد سر یزدی^۳

نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۰ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۸ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۲/۱۰

چکیده

میشل فوکو فیلسوفی پست‌مدرن است که تولید دانش را در روابط قدرت جست‌وجو می‌کند و از این منظر، نسبیتی آشکار را برای دانش قائل می‌شود. نظر فوکو در این مورد را باید در نظریه او با عنوان «دانش، قدرت و رژیم حقیقت» دنبال کرد. فوکو دانش را امری خنثی که تنها از مجموعه‌ای از گزاره‌ها تشکیل یافته است، نمی‌داند و برای قدرت در معرفت و تولید دانش، نقشی اساسی و جدایی‌ناپذیر قائل است. قدرت و دانش، رابطه‌ای متقابل دارند. قدرت هم پیامد دانش و هم تولیدکننده آن است. فوکو علوم انسانی را بارزترین نمونه از بسط قدرت با تولید دانش می‌داند. علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم، به بررسی نحوه‌ای از ادراکات می‌پردازد که در آن عوامل غیر معرفتی را در تولید و تکثیر دانش‌های مرتبط با آن دانسته مؤثر است. علامه طباطبایی اگرچه مانند فوکو، نقش مستقیم و پررنگ برای دخالت قدرت در تولید دانش قائل نیست، در بر شمردن مواردی که در تولید دانش دخیل هستند، به عواملی اشاره می‌کند که لاجرم، قدرت نقشی مؤثر و قابل توجه در آن ایفا می‌کند. ایشان نسبت‌اندیشی را جایگزین نسبی‌گرایی فوکو کرده است و بدین‌وسیله نقش عوامل غیر معرفتی مانند قدرت را در تولید دانش تبیین می‌کنند. به همین دلیل نویسندگان این نوشتار نقش قدرت در تولید دانش را از منظر این دو فیلسوف معاصر می‌کاوند و قرابت‌های فکری ایشان را در این مسئله شناسایی نماید.

واژگان کلیدی: فوکو، طباطبایی، قدرت، دانش، نسبت‌اندیشی، نسبیت‌گرایی.

mmonfared86@gmail.com

javadi-m@qom.ac.ir

rastgo7003@gmail.com

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

۲. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

۳. دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم.

استناد به این مقاله: جوادی، محسن؛ منفرد، مهدی؛ صادقی‌نژاد سر یزدی، علی (۱۴۰۴). «نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی». فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های عقلی نوین. ش ۲۰. صص ۱۴۰-۱۱۹.

doi: 10.22081/nir.2026.66817.1418



مقدمه

میشل فوکو^۱، فیلسوف، تاریخ‌دان و متفکر معاصر فرانسوی از جمله فیلسوفان معاصر و پست مدرن است که نظریات وی در باب دانش، قدرت^۲ و حقیقت، سهمی به‌سزا در محافل پژوهشی دارد. فوکو خود را نیچه‌گرا می‌نامد و همانند نیچه، به تحلیل مناسبات قدرت و دانش علاقه دارد؛ از این رو با توجه به کلید واژه مهم نیچه؛ یعنی «اراده معطوف به قدرت»، روابط ارزش و دانش را بر پایه قدرت تحلیل می‌کند. بر همین اساس باید نقش قدرت در تولید دانش را در نظریه وی با عنوان «قدرت، دانش و رژیم حقیقت» جستجو کرد. نظریات وی رابطه‌ای خاص برای چگونگی تولید دانش در نظر می‌گیرد که مبتنی بر شبکه و نظام قدرت، هر نوع حقیقت جهان‌شمولی را نفی می‌کند و از این ره‌گذر، دانش نیز نقابی برای سلطه بر دیگران دانسته می‌شود.

روایت‌های پساساختارگرایانه و پسامدرنیستی تولید دانش بر آرای متفکرانی نظیر نیچه و ویتگنشتاین اتکا دارد و در کارهای کسانی نظیر «فوکو» و «لیوتار» دیده می‌شود. این روایت‌ها، حجیت علم را به شیوه‌های گوناگون به چالش می‌کشند و در آن، برتری علوم طبیعی بر علوم اجتماعی و تأکید بر بازسازی علوم اجتماعی، بر محور علوم طبیعی، فراموش می‌شود (کچویان و کلاتری، ۱۳۹۰، ص ۷). فوکو، از مسیر دیرینه شناسی^۳، انواع نظام دانایی^۴ را شناسایی می‌کند. از نظر وی، هریک از این نظام‌های دانایی از درون فضایی کور و نامکشف سر برآورده و معیارها و اصول خاص خود را در قلمروهای مختلف علمی به همراه می‌آورد. به بیان دیگر، اصول و معیارهای حاکم بر هریک از این نظام‌های دانایی با اصول و معیارهای حاکم بر دیگری، متفاوت است. بدین ترتیب، فوکو بر تاریخ‌مندی عقلانیت و محلی بودن حقیقت تکیه می‌کند و در این ویژگی، تمام صور معرفتی از جمله علوم اجتماعی و علوم طبیعی را یکسان می‌پندارد. افزون بر آن، از مسیر تبارشناسی^۵ نیز بازی دانش و قدرت را نشان می‌دهد که در نتیجه آن، حقیقت موقعیت استعلایی خود را از دست می‌دهد و حاصل قدرت سیاسی می‌شود. این امر درباره انواع صور معرفتی اعم از علوم اجتماعی و علوم طبیعی صادق است و هیچ یک از صور معرفتی، برتری بر دیگری ندارد (کچویان، ۱۳۸۲).

1. Michel Foucault
2. Power
3. Archaeology
4. Episteme
5. Genealogy



ص ۲۳۰).

میشل فوکو منکر هر نوع حقیقت جهان‌شمول است و دانش را تابعی از روابط قدرت می‌داند، طوری که هیچ رابطه قدرتی را نمی‌توان تصور کرد که در کنار حوزه‌ای از دانش نباشد و هیچ دانشی هم نیست که دربردارنده روابط قدرت نباشد (فتاحی، ۱۳۸۷، ص ۷۲). دانش در روابط قدرت تولید می‌شود و دوباره به بازتولید قدرت برای صاحبان آن منجر می‌شود.

این در حالی است که اگرچه علامه طباطبایی، به حقیقتی جهان‌شمول قائل است و در زمره واقع‌گرایان قرار دارد، اما نظریات وی درباره علوم اعتباری و نحوه پیدایش و گسترش آن، نزدیکی‌های فراوانی با نظریات فوکو دارد. علامه طباطبایی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم به همان میزانی که مبانی فلسفی واقع‌گرایی را پی‌ریزی می‌کند، می‌کوشد راهی برای شناخت معرفت‌های اعتباری از پیدایش تا گسترش بیابد و طرحی نو برای فهم علوم انسانی و اجتماعی بریزد. آنچه علامه در مقاله ششم این کتاب بیان می‌کند در حقیقت پلی میان دنیای واقع و ادراکاتی است که زاینده اعتبار انسانی می‌باشد و انسان ناگزیر برای ادامه زندگی خود باید آنها را انشا کند.

علمی که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست، علوم اعتباری می‌نامند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۵). این علوم اگرچه در واقعیت خارجی؛ یعنی نیازها و احساسات آدمی ریشه دارند، اما در شرایط زمانی، مکانی و غیر آن قابل تغییر هستند. تغییراتی که نه تنها ثابت و لایتغیر بودن این نحوه از معرفت را زیر سؤال می‌برد، بلکه باب دخالت قدرت و روابط آن را در دانش‌های اعتباری باز می‌کند.

اصل اساسی استخدام که موجب تشکیل اجتماع توسط آدمی و به تبع آن، انشای اعتباریات پس از اجتماع است، خود، اعمال قدرتی آشکار است که توسط ابنای بشر اعمال می‌گردد و با ایجاد اجتماع، شکلی پیچیده‌تر به خود می‌گیرد و مبدأ تولید دانش‌های اعتباری مانند اخلاق و حقوق می‌شود. اصل استخدام را می‌توان نخستین نقطه آشکارکننده نقش قدرت در تولید دانش دانست.

از سویی دیگر عواملی از جمله تعلیم و تربیت، تبلیغات و محیط پیرامونی از مواردی هستند که در نظر ایشان در تغییر و تثبیت افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری دخیل هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۵). این نکته که این عوامل



به راحتی ذیل روابط قدرت قرار می‌گیرند، مهم‌ترین نقطهٔ اتصالی است که می‌تواند نقش قدرت را در تولید دانش تبیین کند.

افرادی که از همه قوی‌تر هستند و توانایی جسمی و ارادی بیشتری دارند، وجود خود را با استخدام دیگران توسعه می‌دهند و ارادهٔ خود را به آنان تحمیل می‌کنند. نسبتی میان این افراد با بقیه حاصل می‌شود که نسبت روان به تن یا سر به بدن است. نتیجهٔ این اعتبار، اعطای لوازم طبیعی این نسبت به افراد است. لوازمی مانند فرمان‌روایی، انقیاد دسته‌جمعی و فردی و مقام و رسوم و آدابی که مقام و موقعیت رییس و فرمان‌روا را نشان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۲۲۰). از سویی دیگر چون اعتبار ریاست و مروت‌سیت را اعتبار اجتماع و عدالت اجتماعی پدید آورده است، اعتبارات جدیدی بر له و علیه هر یک از رئیس و مروت‌س برای برقراری عدالت پدید می‌آید. اعتبار اجتماع، حُسن عدالت و قبح ظلم، ریاست و مروت‌سیت، جزا و مزد، امر و نهی و مابقی اعتباراتی که پس از تشکیل اجتماع برای بر آوردن نیازهای انسان انشاء می‌شود، مجموعه‌ای از علوم و دانش‌ها را اعم از اخلاق و حقوق و غیره پدید می‌آورد که اثرپذیری آن از قدرت، امری انکارناپذیر است. همین امر نویسنده بر آن داشت تا با بازخوانی آرای علامه طباطبایی و قرابت‌های مغفول میان نظر ایشان با فوکو در باب نقش قدرت در تولید دانش را تبیین نماید.

۱. چیستی قدرت

قدرت در عام‌ترین مفهوم خود، دلالت دارد بر الف: توانایی ایجاد رویدادی معین (خواه از این توانایی بهره‌گیری شود یا نشود) یا ب: تأثیر نفوذی که یک انسان یا گروهی از انسان‌ها با هر وسیله‌ای و به شیوه‌ای موردنظر بر رفتار دیگران اعمال می‌کنند (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۲).

قدرت از منظر فوکو، نظامی از روابط است که در سرتاسر جامعه، خانواده و اداره و مدرسه و روابط زن و مرد، گسترده و تعریف‌کنندهٔ روابط افراد است نه این که تنها در نهادهای خاصی مانند دولت و پلیس، نقش سرکوب‌گر ایفا کند. هر رابطهٔ اجتماعی، یک رابطهٔ قدرت است که البته، الزاماً به سلطه ختم نمی‌شود. از نظر او قدرت در اجتماعات امروزی، نظامی از روابط مبتنی بر شبکه دانش-قدرت^۱ است که فرد را درون خود می‌گنجاند. به این معنا که فرد،

^۱. Power-Knowledge



هم‌زمان که شناخته می‌شود با تحت نظام دانش‌هایی چون پزشکی، روان‌شناسی یا آموزش قرار می‌گیرد، آشکار می‌شود و در نتیجه، تحت سلطه قدرت قرار می‌گیرد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۹). وی بیان می‌کند:

اگر حقیقت را در مورد خودم بگویم همانطور که اکنون انجام می‌دهم این بدین معنی است که من به عنوان موضوع در میان تعدادی از روابط قدرت که بر من اعمال شده و من بر دیگران اعمال کردم، قرار دارم. من این را گفتم تا بیان کرده باشم مسئله قدرت برای من چیست (Foucault & Kritzman, 1990, p. 39).

اعمال قدرت تنها رابطه میان افراد یا گروه‌ها نیست، بلکه شیوه‌ای است که در آن برخی اعمال، اعمال دیگر را تغییر می‌دهند (دریفوس و رابینو، ۱۴۰۰، ص ۳۵۷). او تأکید می‌کند که «قدرت، چیزی نیست که قابل کسب، مصادره، تقسیم، قبضه، یا رهاکردن باشد» یا این که «قدرت، چیزی نیست که از طریق یک سازمان شبکه‌مانند اعمال شود». «قدرت در همه جا هست نه بدان دلیل که همه چیز را در بر می‌گیرد، بلکه بدان دلیل که از همه جا نشأت می‌گیرد.» (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). دولت حاکم و نظام حقوقی آن تنها مظهر قدرت نیستند، از این رو فوکو، نظریه پردازان سیاسی را به «تصور قدرت بدون پادشاه» ترغیب می‌کند (Foucault, 1978: p.90).

قدرت از نگاه فوکو هم چون راهبردی است که در سرتاسر نظام اجتماعی قرار می‌گیرد و هرگز به صورت جهان‌شمول ظاهر نمی‌شود، بلکه به صورت خرد و در نقاط «اعمال» پدیدار می‌شود. چنین قدرتی قابل مشاهده محسوس نیست، بلکه ماهیتی «نرم‌افزاری» دارد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۹).

در نظر فوکو، رابطه قدرت، وجهی از عمل است که به‌طور مستقیم بر روی دیگران عمل نمی‌کند، بلکه بر روی اعمال آنها عمل می‌کند؛ عملی بر روی اعمال موجود یا اعمالی که ممکن است در زمان حال یا آینده پیدا شوند (Dreyfus, Rabinow, & Foucault, 1983, p. 220). قدرت نه همواره مبتنی بر وجود یک عامل مسلط است و نه مندرج در روابط میان آن عامل با عوامل تحت سلطه‌اش، بلکه در سراسر شبکه پیچیده روابط اجتماعی گسترده است. در این شبکه، کنش‌های عاملان حاشیه‌ای اغلب موجب ایجاد پیوند میان عمل عامل مسلط اجتماعی و نیل به آرزوهای عامل تبعی یا ناکامی از آنها می‌شود (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۲). فوکو قدرت را بر حسب اراده فردی/جمعی و یا به لحاظ منافع (فردی، گروهی، یا طبقه‌ای) نمی‌فهمید (Foucault, 1980: p.188).

قدرت در شبکه پیچیده و نامتجانس روابط اجتماعی پراکنده است و از طریق منازعات جاری تجلی می‌یابد. قدرت در نقطه مشخصی از این شبکه‌ها وجود ندارد، بلکه پیوسته در همه فعالیت‌هایی که برای بازتولید نظامات اجتماعی و یا ممانعت و تضعیف اثرات این نظامات از طریق تشکیل ضد نظامات انجام می‌شود، مندرج است (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۶). قدرت تنها آن نیست که توسط عاملان قدرت اعمال شود، بلکه قدرت هم به وسیله عاملان آن و همه کسانی که در برابر آن مقاومت می‌کنند، ساخته می‌شود (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۵).

به عقیده فوکو، سوژه‌ها همواره رام‌شده هستند؛ یعنی در کردارها و گفتمان‌های قدرتی ساخته شده‌اند که آنها را در موقعیت سخن‌گویی در باب خودآگاهی قرار می‌دهد (نوابخش، ۱۳۸۸، ص ۴۶). هیچ رابطه‌ای بیرون از قدرت نیست و حتی آزادی نیز دربردارنده روابط قدرت است. فوکو از قدرت به عنوان پدیده‌ای متحرک و محصولی زمان‌مند نام می‌برد (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۳).

قدرت در نظر علامه طباطبایی از سنخ وجود و از جمله کمالات وجودی است که در فعل - و نه انفعال - تقرر دارد. البته تنها افعالی که فاعل آن بدان علم دارد و علم به فعل به انجام آن منجر می‌شود. با این وصف، مبدائیت فاعل‌های طبیعی؛ مانند اشیا و عناصر و یا فاعلیت انسان برای افعال طبیعی بدن قدرت به‌شمار نمی‌آید، اگرچه انسان بدان‌ها علم داشته باشد. قدرت در افعالی قابل فرض است که فاعل می‌داند در آن خیری وجود دارد از آن جهت که او فاعل است به صورتی که آن را تصور و تصدیق می‌کند (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۲۵۸).

با این وصف، می‌توان گفت استخدام‌گری انسان همواره با اعمال قدرت همراه است. معنای استخدام به خدمت گرفتن دیگری است.

استخدام، عبارت است از این که انسان با تحمیل اراده و بسط سلطه خود، دیگری را در راه بر طرف کردن نیازمندی‌های خویش به کار اندازد، از محصول کار او به نفع خویش استفاده کند. این معنی، کم‌کم به صورت ریاست پدیدار می‌شود؛ مانند رئیس منزل، ریس قوم، رئیس قبیله و رئیس ملت» (طباطبایی، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۹۳).

«انسان چنان که بارها گفته شد، سودجو است و همه موجودات را به نفع خود استخدام می‌کند؛ هرچند مایه ضرر دیگران باشد» (طباطبایی، ۱۳۵۴، ص ۹۲-۹۳). «مقتضای طبع اولی انسان که منافع خود را می‌خواهد این است که



دیگران را در راه منافع خود استخدام کند و از بهره کار ایشان استفاده کند» (طباطبایی، ۱۳۵۳، ص ۱۳۰). «هیچ انسانی در هیچ یک از اوقات زندگی اش از حکم استخدام منصرف نمی شود» (طباطبایی، ۱۹۷۴، ج ۲، ص ۱۳۰). انسان تا زمانی که از نظر توانایی و قدرت در موقعیت برتری نسبت به اشیا، حیوانات و انسان های دیگر قرار نداشته باشد، نمی تواند آنها را به خدمت خود درآورد. با این وصف بدون قدرت، استخدام ناممکن است. تا احتیاج وجود دارد، یکی بر دیگری قدرت می یابد و تا قدرت هست، استخدام هست (قدسی، ۱۳۹۷، ص ۹۶). بنابراین، قدرت، عامل استخدام است و یکی از عوامل قدرت فرد یا گروهی، ضعف فرد یا گروه دیگر است که می تواند ناشی از نیاز به دیگری باشد.

چنین به نظر می رسد که استخدام، مصداق عملی اعمال قدرت و از سنخ قدرتی است که فوکو مد نظر دارد؛ زیرا استخدام هم از طبع بشری و خواست قدرت فردی سرچشمه می گیرد و هم به تشکیل اجتماع و تنظیم روابط اجتماعی به وسیله اعتبار دانش هایی متناسب با نیاز آدمی منجر می شود. بنابراین می توان گفت اعمال قدرت انسان در قالب استخدام، مبنای تشکیل و اعتبار اجتماع و ایجاد دانش های اعتباری پس از آن است.

۲. چیستی ادراک، علم و دانش

معنای لغوی «علم» به قدری آشکار است که به تعریف نیاز ندارد، به همین دلیل در منابع لغت عربی یا آن را واضح و بی نیاز از تعریف بیان کرده اند و از توضیح معنای آن پرهیز کرده اند. گاهی نیز آن را با عبارتی مانند «نقیض الجهل» یا مرادف های آن مانند «شعور» یا «معرفت» یا «فقه» توصیف کرده اند و یا آن را مفاهیم نزدیکش مانند ادراک بازگردانده اند (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۳۷).

در لغت، «معرفت»، نوعی از علم است که در آن مفهوم بازشناختن اشیا از یکدیگر در نظر گرفته شده است. به فارسی، دقیق ترین معادل واژه «علم»، «دانستن» و در معنای اسم مصدری، «دانش» است. «معرفت» را می توان با شناختن یا بازشناختن معادل دانست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۳۸).

دانشمندان واژه «علم» را در معانی مختلفی به کار برده اند. «اعتقاد یقینی»، «مجموعه ای از قضایای تنظیم شده حول محوری واحد اعم از کلی و جزئی»، «قضایای کلی تنظیم شده حول محوری واحد»، «مجموعه گزاره های کلی

حقیقی تنسيق شده حول محوری واحد» و «مجموعه قضایای کلی حاصل از کاوش‌های تجربی» از جمله اصطلاحات پر کاربرد علم به شمار می‌آید (حبیبی، ۱۳۹۲، ص ۲۹).

کلمه ادراک، گاه به فرایند تحقق علم اشاره دارد. در مراتب پایین علم، مانند حس و خیال واژه علم کمتر به کار گرفته می‌شود و بیشتر واژه ادراک به کار می‌رود. گویا واژه ادراک بر مراتب پایین‌تر و واژه علم بر مراتب بالاتر آگاهی به کار می‌رود. کلمه ادراک به لحاظ لغوی برای دلالت بر مفهوم علم به صورت لایشرط از داشتن شایسته صدق و کذب به کار می‌رود؛ مانند ادراک درد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۹، ص ۵۰).

علامه طباطبایی معتقدند وجود علم برای ما ضروری و مفهوم آن نیز بدیهی است و تنها برای فهم خاص‌ترین خواص آن در موردش بحث می‌کنیم (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۵۳). ایشان علم را به دو قسم حضوری و حصولی تقسیم می‌کند. علم حضوری، علمی است که خطا و استدلال‌بردار نیست؛ زیرا انسان بدون واسطه آن را درک می‌کند. علم حصولی، علمی است که با واسطه برای انسان کشف می‌شود. علم حصولی در نظر علامه، اعتبار عقلی است که عقل انسان ناگزیر از به کارگیری آن است و از معلومات حضوری مأخوذ می‌شود. علم حصولی، موجودی مجرد و مثالی یا عقلی است که با وجود خارجی‌اش نزد مدرک حاضر است، هرچند از دور درک شده باشد (صدرالمتألهین، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۸۰؛ طباطبایی، ۱۴۳۲، ج ۲، ص ۱۵۷).

علم حصولی، خود بر دو نوع حقیقی و اعتباری است. اعتباریات به دو قسم، تقسیم می‌شود: اول اعتباریات بالمعنی‌الاعم که در مقابل ماهیات قرار می‌گیرد و دوم اعتباریات بالمعنی‌الاخص که لازمه فعالیت قوای انسان یا هر موجود زنده هستند و از آنها به «اعتبارات عملیه» تعبیر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۰).

اعتبارات به دو دسته اعتبارات عمومی، ثابت و غیرمتغیر و اعتبارات خاصه تقسیم می‌شوند. اعتبارات عمومی، آنها هستند که انسان از اعتبارکردن آن ناگزیر است؛ مانند اعتبار اجتماع. اعتبارات خاصه، خصوصی و قابل‌تغییر، اموری شخصی و جزئی؛ مانند زیبایی‌های خصوصی یا گونه‌های مختلف اجتماعات هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۰).

ساختن علوم اعتباری، معلول اقتضای قوای فعاله تکوینی و طبیعی انسان است. اعتباریات در تقسیمی به دو



قسمت پیش از اجتماع و پس از اجتماع تقسیم می‌شوند. اعتباراتی مانند وجوب حُسن و قُبُح، اعتبارات پیش از اجتماع هستند و اعتباراتی مانند مالکیت، زبان و سخن، حُسن عدالت و قُبُح ظلم اعتبارات پس از اجتماع. (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۸).

دانش در نگاه فوکو با تحلیل گزاره‌ها شکل می‌گیرد. گزاره (قضیه)، مجموعه‌ای از نشانه‌ها است که درون یک گفتمان^۱ معنا دارد. هویت گزاره‌ها از وضعیت درون عمل یا نهادهای اجتماعی نشأت می‌گیرد. گزاره در حوزه گفتاری از گزاره‌ها عمل می‌کند که روابط میان آن‌ها، به آن‌ها اجازه می‌دهد که از پس یک‌دیگر بیایند، تاثیرگذار باشند و به یک‌دیگر نظم ببخشند. به اعتقاد فوکو، ماهیت گزاره و حکم آن نسبی است و برحسب استفاده‌ای که از آن می‌شود و شیوه به‌کارگیری آن نوسان پیدا می‌کند (بخشایشی اردستانی، ۱۳۸۸: ص ۴۷). گزاره یا قضیه در نظر منطق‌دانان، مرکب تام خبری است که می‌توان آن را به صدق یا کذب متصف کرد (مظفر، ۱۳۷۹: ص ۱۵۲).

برای فوکو شناخت قدرت و فرایندهای اعمال آن در سراسر زندگی انسان اهمیت دارد. او از ذات‌گرایی گریزان است و تعریفی شفاف و ثابت برای دانش ارائه نمی‌کند؛ زیرا معتقد است دانش در ارتباط با روابط قدرت تعیین می‌یابد. علامه طباطبایی نیز اگرچه علم حصولی را اعتبار عقلی می‌داند که عقل چاره‌ای از اعتبار بخشیدن به آن ندارد، مفهوم علم را آشکار و بدیهی می‌داند (طباطبایی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۱۵۳).

بنابراین اگرچه نمی‌توان آشکارا تعریفی یکسان برای معنای اصطلاحی دانش در نگاه این دو فیلسوف یافت، اما علم و دانش هم در معنای لغوی خود و هم در وجه اشتراک کاربردهای اصطلاحی که این دو فیلسوف برای آن به کار برده‌اند و در آثار خود از آن استفاده کرده‌اند، چیزی جدا از تعاریف و اصطلاحات گفته‌شده در ابتدای متن نیست. فوکو و علامه طباطبایی هر دو معنای «قضایای کلی تنظیم‌شده حول محوری واحد» را در آثار خود برای دانش به کار برده‌اند؛ از این رو همین معنا برای دانش در این پژوهش در نظر گرفته شده است.

۳. قدرت و تولید دانش

^۱. Discourse



پایه تحلیل فوکو از روابط قدرت-دانش^۱ را باید در فلسفه نیچه یافت. فوکو نیز مانند نیچه معتقد است رابطه قدرت، ضرورت زندگی اجتماعی است و رابطه اجتماعی، ذاتاً رابطه قدرت است و اعمال قدرت بدون بیانی از حقیقت ناممکن است؛ بنابراین هر نظام اجتماعی، نوعی سلطه در پشت نقاب حقیقت و عقل است (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۲۰). اگر انباشت سرمایه را خصیصه اصلی جامعه خود در نظر بگیریم، انباشت دانش نیز کمتر از آن نبوده است. اکنون اعمال و تولید و انباشت این دانش نمی تواند از سازوکارهای قدرت جدا شود. مناسبات پیچیده ای وجود دارند که باید تحلیل شوند (فوکو، ۱۳۹۷، ص ۱۲۶). وی معتقد است هیچ رابطه قدرتی را نمی توان تصور کرد که در کنار حوزه ای از دانش نباشد و هیچ دانشی هم نیست که روابط قدرت را دربرنگیرد. از دید او قدرت و دانش، درون «گفتمان» با هم یکی می شوند. دانش و قدرت رابطه ای متقابل دارند؛ یعنی دانش هم ایجادکننده قدرت و هم پیامد قدرت است (فتاحی، ۱۳۸۷، ص ۷۲).

فوکو معتقد است قدرت با ایجاد نظامی از ارزش ها به نام حقیقت تولید علم را در راستای اهداف خود برنامه ریزی می کند؛ یعنی دانش همواره ذیل رژیمی از حقیقت ساخته قدرت، تعین پیدا می کند. دانش نیز می تواند به کمک تولید حقیقت یا ارزش گذاری های جدید در گفتمان بیاید.

او اذعان می کند دانش و حقیقت افزون بر آن که متأثر از شرایط اجتماعی-تاریخی است با روابط قدرت، علایق و پیش داوری های انسانی گره خورده است. وی دانش را بخشی از نظام اجتماعی می داند که بیان گر و منعکس کننده رابطه قدرت در آن نظام است، بنابراین در دیدگاه فوکو، حقیقت و دانش به رژیم قدرت وابسته هستند (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵ و ۲۰۴).

۴. تبارشناسی دانش

فوکو در انتخاب روش تبارشناسی از نیچه متأثر است و اعتقاد دارد در این روش بر خلاف تاریخ سنتی که میان پدیده ها نوعی حرکت به سمت پیشرفت و نوعی هماهنگی و وحدت وجود دارد، افزون بر رد پیوستگی میان پدیده های تاریخی

1. Power-Knowledge



و نشان دادن عدم تداوم تاریخی این پدیده ها، بر نقش سلطه و قدرت در شکل گیری جریان های تاریخی تأکید می شود (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۷۱-۷۲).

تبارشناسی در پی آن است که فریب کاری های تاریخی را آشکار کند و دودمان پدیده هایی را که به عنوان حقیقت عرضه شده اند، دنبال کند و نقش اراده معطوف به قدرت را در متن آنها مشخص سازد؛ یعنی راهبردهای سلطه را کالبدشکافی کند. بدیهی است این روش به دنبال یافتن تاکتیک ها، ابزارها و کارکردهای قدرت و شبکه روابط حاکم بر آنها است (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). فوکو در تبارشناسی در پی آن است که قدرت های تمرکزآفرینی را که با گفتمان علمی سازمان یافته در جامعه در ارتباط هستند، به چالش بکشد (پین، ۱۳۸۹، ص ۲۱۵). در این نوع از معرفت، کسب معرفت از طریق شناخت اشکال سلطه و قدرت شکل می گیرد و قدرت تعیین می کند شناخت باید به چه چیزهایی تعلق بگیرد (زالی زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۸-۲۱۹). با این وصف سخن از بی طرفی معرفت، بی معنا است.

روش تبارشناسی به دنبال هیچ گونه ماهیت ثابت و گوهر پایداری نیست، بلکه بر خلاف روش های سنتی در پی یافتن گسست ها و شکاف های تاریخی است. بنابراین هیچ گونه قاعده و قانون بنیادی و غیر قابل تغییری وجود ندارد و هرگونه قاعده، تعبیری به شمار می آید که قدرت مداران در سایه نظام گفتمانی خویش به آن ارزش و کارمایه عملی بخشیده اند (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). در واقع هر قدر، متنی را تفسیر کنیم به عمق آن نمی رسیم، بلکه درمی یابیم تمام تفسیرها از سرچشمه های قدرت نشأت گرفته اند و چیزی جز ساخته نظام سلطه نیستند (ضمیران، ۱۳۹۶، ص ۳۷). دانش تنها با مجموعه ای از گزاره ها شکل نمی گیرد، بلکه اهداف، ابزارها، کردارها، برنامه های پژوهشی، مهارت ها، شبکه های روابط اجتماعی و نهادها نیز در آن دخیل هستند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷).

تبارشناسی در تلاش خود برای مشاهده اساس و بنیان معرفت ما و گفتمان ها، بدون نزدیک شدن به سوژه استعلایی است (Foucault, 1986: p.59). این پژوهش تاریخی که هدفش درک محدودیت های ماست، یک خود فهمی تاریخی است از آن چه باید بشویم و آن چه هستیم؛ یعنی هستی شناسی تاریخی خودمان (Idem, ibid.: p.351).

۵. قدرت و علوم انسانی

فوکو در شکل‌گیری علوم انسانی، نقش برجسته‌ای را برای قدرت در نظر می‌گیرد و معتقد است رشد و گسترش هر یک از شاخه‌های علوم انسانی را نمی‌توان از مسئله قدرت جدا کرد (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). فوکو بیان می‌کند که رشد و توسعه این شاخه‌های دانش به هیچ وجه از مسئله قدرت جدا نمی‌شود و تولید علوم انسانی، همراه با استقرار سازوکارهای قدرت صورت می‌گیرد» (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹).

فوکو اعتقاد دارد از آنجاکه علوم انسانی در سازوکارهای قدرت ریشه دارد، نقش مهمی در بهنجارسازی و کنترل افراد دارد؛ از این رو برخلاف کسانی که نقش رهایی بخشی برای علوم انسانی در نظر می‌گیرند، نقشی جز بسط سلطه برای آن قائل نیست (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). وی بر این باور است همان طور که نظام‌های دانایی پیشین یکی پس از دیگری رو به نابودی رفتند، نظام دانایی مدرن نیز محکوم به فروپاشی و زوال است و در این میان، علوم انسانی نیز دچار همین سرنوشت خواهند شد.

در نگاه فوکو حکومت انسان‌ها بر انسان‌ها-خواه گروه‌های کوچک تشکیل دهند خواه بزرگ، خواه این قدرت را مردان بر زنان اعمال کنند، خواه بزرگسالان بر کودکان، خواه طبقه‌ای بر طبقه دیگر، خواه دیوان‌سالاری بر جمعیت-مستلزم نوع خاصی از عقلانیت است و مستلزم خشونت ابزاری نیست (فوکو، ۱۳۹۸، ص ۶۴).

فوکو در مراقبت و تنبیه بیان می‌کند که بسیاری از روش‌هایی که از قرن هجده به بعد در نهادهای انضباطی؛ مانند مدارس، صومعه‌ها، ارتش، خیریه‌ها، بیمارستان‌ها و غیره استفاده شد، همان روش‌هایی است که در زندان برای کنترل و بهنجارکردن مجرم به کار می‌رفت. به بیان دیگر بهنجار کردن و سازماندهی جهت‌مند افراد، به اصل اساسی نهادها و سازمان‌های آموزشی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شد (همو، ۱۳۹۳، ص ۲۳۰).

روش‌های انضباطی این نهادها به دنبال بهنجارکردن افراد و به قاعده درآوردن رفتار آنان در جهت‌ی خاص و برای اهدافی خاص هستند تا بتوانند آنان را در مسیرهای موردنظر خود جهت‌دهی کنند. «شبکه حبسی»^۱ نامی است که فوکو برای مجموعه این نهادها و سازمان‌های به کار گیرنده فنون انضباطی بهنجارساز به کار می‌برد. شبکه‌ای که در کل جامعه گسترده شده است. از نگاه فوکو، قدرت بهنجارساز و شبکه حبسی، شرط لازم برای شکل‌گیری علوم

1. carceral system



انسانی است؛ زیرا قدرت از این طریق می‌توانست شناخت بهتری به انسان یابد و با این شناخت، امکان کنترل هرچه بهتر او فراهم می‌شد (اسمارت، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲). مجازات تنها امری قضایی یا بازتاب ساختارهای اجتماعی و یا نشان‌هایی از روح زمانه نیست. نگرش فوکو به زندان به منظور بازشناسی شیوهٔ تکوین تکنیک ویژه‌ای برای قدرت است. دقت در این نکته مهم است که مجازات، هم حقوقی و هم سیاسی است (فوکو، ۱۳۸۸، ص ۴۷).

فوکو به شدت با کسانی که معتقدند رویهٔ اعمال تنبیه، به مرور انسانی‌تر شده است، مخالفت می‌کند و معتقد است از آن‌جاکه این تنبیه‌ها بر روی ذهن و روان آدمی تاثیر می‌گذارند، کارایی بسیار بهتری نسبت به روش‌های قدیمی بهنجارکردن دارند، اگرچه دیگر بر روی بدن و جسم آدمی تأثیر مستقیم بر جای نمی‌گذارند. فوکو دانشی را که در این گونه نهادها برای اصلاح و کنترل افراد به کار گرفته می‌شود، نشان دهندهٔ رابطهٔ میان علوم انسانی و سلطه می‌داند (بارث، ۱۳۷۹، ص ۳۸۶). بنابراین در نگاه فوکو علوم انسانی که مدعی شناخت انسان و بهتر کردن زندگی اوست، در خدمت قدرت، به ایجاد جامعه‌ای کمک می‌کند که ویژگی اصلی آن کنترل همه‌جانبهٔ انسان و زندگی او است (زالی‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۱۹). «جامعهٔ سراسر بین»^۱ اصطلاحی است که فوکو برای چنین جامعه‌ای برمی‌گزیند. جامعهٔ سراسر بین، جامعه‌ای است که در آن به گونه‌ای برنامه‌ریزی شده سازوکارهای انضباطی در سرتاسر زندگی انسان رسوخ می‌کند و افراد در هر لحظه خود را در معرض کنترل می‌بینند (فوکو، ۱۳۹۳، ص ۲۶۰).

از منظر فوکو، علوم انسانی برای بسط سلطه، تولید شده‌اند و ماهیتی جز آن ندارند؛ یعنی نقش قدرت در تولید دانش، آن‌جا آشکار می‌شود که قدرت برای بسط خود و سلطه بر بدن انسان از علوم انسانی کمک می‌گیرد. علوم انسانی وجود خود را مدیون نظام دانایی مدرن است. اگر نظم دانایی جدید در هم ریزد، سامان حاکم بر آن نیز فرومی‌ریزد و انسان هم که خود پیامد این شبکهٔ دانایی است، ناپدید خواهد شد و بدین ترتیب، علوم انسانی هم دیگر وجود نخواهد داشت (فوکو، ۱۳۸۹، ص ۶۴۴).

۶. تولید حقیقت

1. Panopticon Society

حلقه واسط در رابطه میان قدرت و علوم انسانی، مشروعیت است. حاکمیت برای تثبیت قدرت خود در جامعه به وضع قوانین نیاز دارد تا در صورت نقض آن با پشتوانه قانون و در نقش مدافع صلح در جنگ همه علیه همه، بتواند ایفای نقش یا همان اعمال قدرت کند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۱۶). از این رو برای وضع قانون به پشتوانه‌ای نیاز دارد که مشروعیت قانون را تأمین کند و قانون را برای همه پذیرفتنی گرداند. این پشتوانه، همانند چیزی است که از آن به نام حقیقت یاد می‌شود. به عنوان مثال در برخی موارد، اعمال قدرت به تولید علم حقوق بر مبنایی خاص، برای بسط قدرت حاکمیت نیاز دارد؛ یعنی علم حقوق به سختی نیازمند توجیه گزاره‌های حقوقی خود با پشتوانه‌ای از حقیقت است. مجموعه‌ای از گزاره‌های حقیقت‌نما که فوکو از آن با عنوان «رژیم حقیقت» یاد می‌کند. این رژیم حقیقت می‌تواند در اساطیر و باورهای قبیله‌ای سرخ پوستی ریشه داشته باشد یا مجموعه‌ای از گزاره‌های تجربی جهت‌دار در باب انسان‌شناسی باشد. دیدگاه حاکمیت در توجیه فلسفی یک مشرب اخلاقی یا ترویج آن نیز می‌تواند پشتوانه‌هایی برای مشروعیت قانون ایجاد کند؛ زیرا همان طور که گفتیم دانش تنها با مجموعه‌ای از گزاره‌ها شکل نمی‌گیرد، بلکه اهداف، ابزارها، کردارها، برنامه‌های پژوهشی، مهارت‌ها، شبکه‌های روابط اجتماعی و نهادها نیز در آن دخیل هستند (رز، ۱۳۷۷، ص ۲۲۷). این چنین، قدرت به تولید دانش پیوند می‌خورد.

استخدام، اجتماع و علوم اعتباری:

در نظر علامه طباطبائی، انسان ذاتاً موجودی استخدام‌گر است که از همه سود خود را می‌خواهد (اعتبار استخدام)، و برای سود خود، سود همه را می‌طلبد (اعتبار اجتماع) و برای این که سود همه، محقق شود عدالت اجتماعی را می‌جوید (اعتبار حسن عدالت و قبح ظلم) (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۰۹). جعل اعتباریات از نیازهای انسان، نشأت می‌گیرد که برای رفع نیازهای قوای فعاله محقق می‌شود. علمی که رابطه میان انسان و حرکات فعلی اوست، علوم اعتباری می‌نامند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۵).

استخدام‌گری در طبیعت انسان ریشه دارد، به نحوی که انسان در هیچ لحظه‌ای از لحظات زندگی خود از آن دست بر نمی‌دارد (طباطبائی، ۱۹۷۴، ج ۲، ص ۱۳۰). این خوی انسانی که اعمال قدرتی آشکار بر اشیا و انسان‌ها است، با اعتبار اجتماع ادامه می‌یابد و پس از آن با جعل قوانین و مقررات و بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی پیوسته



بر پیچیدگی خود می‌افزاید.

این سنخ از ادراکات اعتباری، تحت تأثیر عواملی چون جغرافیای محل زندگی، کثرت ورود یک فکر به ذهن انسان یا همان تبلیغات قرار می‌گیرند. افرادی که در نقاط مختلف زمین، ساکن هستند احتیاجات متفاوتی دارند، به همین دلیل در احساسات درونی و افکار و اخلاق اجتماعی و به تبع آن در ادراکات اعتباری جدا هستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۴). همچنین از نظر ایشان فضای پیرامونی عمل در اختلاف افکار و ادراکات اعتباری دخیل است؛ مثلاً کارگر و کارفرما دارای روش فکری یکسانی نیستند (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۵).

کثرت ورود یک فکر به ذهن انسان می‌تواند سبب شود که یک فکر خوب، بد جلوه کند و یک فکر بد، خوب به نظر برسد. بنابراین توارث افکار، تلقین، اعتیاد، و تربیت در تثبیت و تغییر افکار اجتماعی و ادراکات اعتباری نقش مهمی را بازی خواهد کرد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۱۵).

در اندیشه علامه طباطبایی، قوا و خواص اجتماعی در تعارض با قوا و خواص فردی پیروز هستند؛ همان‌طور که حس و تجربه در قوای فاعله و منفعله به این امر شهادت می‌دهد. آن‌جا که جامعه قوای فاعله خود را به کار می‌گیرد و بر امری همت می‌گمارد، یک فرد نمی‌تواند با نیروی خودش علیه اراده جمعی اقدام کند. در اراده اجتماعی در امور ماندن جنگ‌ها و هجوم‌های دسته جمعی، اراده معارض و متضادی از یکی از اشخاص و اجزای آن توان مقاومت ندارد و برای فرد چاره‌ای جز تبعیت از کل باقی نمی‌ماند. هر آن‌چه بر جامعه می‌گذرد، بر افراد و اجزای آن نیز می‌گذرد تا جایی که شعور و فکر را از اجزا و افرادش می‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۹۷).

همچنین آن‌جا که قوا و خواص منفعله جامعه به کار می‌افتد همچون ترس‌های عمومی و وحشت‌های فراگیر (شکست در جنگ و سلب امنیت و زلزله و قحطی و وبا)، انسان را به فرار وامی‌دارد و یا چیزهایی ساده‌تر از آنها؛ مانند رسوم متعارف باعث می‌شود که از ترک عملی، شرم کند و سنت‌های قومی و چیزهایی مانند آن فرد را به تبعیت مجبور می‌کنند و توان ادراک و فکر را از وی می‌گیرند. (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۴، ص ۹۷). با این وصف از نظر علامه طباطبایی پاندمی‌ها، وبا، ترس شدید، سنت‌های اجتماعی، و حتی آداب و رسوم در فکر انسان و ادراکات عملی تأثیر دارد تا جایی که حتی می‌توانند توان ادراک و فکر را از انسان بگیرند.

جهان‌شمولی دانش

این امر که آیا اساساً انسان می‌تواند به دانشی جهان‌شمول بدون دخالت خوی استخدام‌گری و خواست قدرت دست یابد، مهم‌ترین پرسشی است که می‌توان از صاحب‌المیزان پرسید. ایشان معتقدند عقل عملی که ادراکات اعتباری را جعل می‌کند، خود با خوی استخدام، عجین است و همین امر اگرچه سبب تشکیل اجتماع و جعل اعتباریات پس از آن با تمام پیچیدگی و گسترده‌گی هایش می‌شود. عقل عملی به تعبیر ایشان خود داعی الی الاختلاف است؛ یعنی خود عقل عملی سبب ایجاد اختلاف میان انسان‌هاست؛ از این‌رو برای رفع اختلافات بشر و دستیابی به علوم صحیح، ضروری است که فردی که دارای عقلی از جنس همین عقول نباشد، این اختلافات را اصلاح کند. این دلیلی است که ایشان در تفسیر المیزان برای اثبات نبوت عامه اقامه می‌کنند و بیان می‌دارند از آن‌جاکه عقل عملی خود، سبب اختلاف میان ابنای بشر است؛ از این‌رو برای رفع آن باید عقلی از جنسی فراتر، بر این رفع اختلاف ناظر باشد. بنابراین نمی‌توان گفت پیامبران نابغه‌های اجتماعی هستند که تنها هوشی در حد نبوغ داشته‌اند و با این نبوغ، بدون وحی و یاری گرفتن از خدای متعال، به اصلاح جوامع خود دست زده‌اند (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۵۳). طباطبایی ذیل نتایج معرفتی اعتباریات، بیان می‌کند تمام علوم اعتباری در پیوند با رویکرد تسخیر و سلطه بر اجتماع هستند (پور حسن، ۱۳۹۲، ص ۵۶).

این امر که از نظر ایشان ادراکات اعتباری در پیوند با تسخیر و سلطه جعل می‌شوند و این که این علوم با عقل بشری - که خود مسبب اختلاف است - قابلیت به اتحاد رسیدن و تولید یک دانش جهان‌شمول را ندارند، نزدیک‌ترین قسمت آرای ایشان به دیدگاه‌های میشل فوکوست. می‌توان از مطالب گفته‌شده چنین نتیجه گرفت که تولید علوم جهان‌شمول که در سرتاسر جوامع و در گستره تاریخ، معیار صدقی یگانه داشته باشد، توسط عقول بشری ممکن نیست؛ چون اساساً فهم مشترک صددرصدی ممکن نیست. علامه از همین امر، وجوب نبوت عامه را اثبات می‌کنند؛ زیرا جنس عقل نبی از همین جنس عقل عملی نیست. به تعبیر دیگر، اگرچه علامه، فردی واقع‌گراست، در مقام معرفت، دسترسی تمام و کمال و بدون واسطه به این واقعیت را مورد تردید قرار می‌دهد. علامه منکر حقیقت واحد نیست، ولی دسترسی به این حقیقت را بدون در نظر گرفتن امور اجتماعی به ویژه اصل استخدام و اعمال قدرت حاصل از آن و سازوکارهای ساری و جاری در اجتماع نمی‌پذیرد.



اعتبار ریاست و تأثیر بر دانش

پس از اصل استخدام که به تشکیل اجتماع منجر می‌شود، چاره‌ای جز اعتبار ریاست و مرنوسیت در جامعه بشری نخواهد بود؛ زیرا افرادی که از همه قوی‌تر بوده و توانایی جسمی و آزادی بیشتری دارند، وجود خود را با استخدام دیگران توسعه می‌دهند و اراده خود را به آنان تحمیل می‌کنند. نسبتی میان این افراد با بقیه حاصل می‌شود که نسبت روان به تن است، یا به تعبیر عامیانه نسبت سر به بدن. نتیجه این اعتبار، اعطای لوازم طبیعی این نسبت به افراد است؛ لوازمی مانند فرمان‌روایی، انقیاد دسته جمعی و فردی و مقام و رسوم و آدابی که مقام و موقعیت رییس و فرمانروا را نشان می‌دهد (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۲۰). اگرچه اعتبار ریاست و مرنوسیت را اعتبار اجتماع پدید آورده است، اعتبار حُسن عدالت و قُبُح ظلم از یک طرف، و این که انسان برای سود خود، سود همه را می‌خواهد از سوی دیگر، سبب می‌شود اعتبارات جدیدی بر له و علیه هر یک از رئیس و مرنوس برای برقراری عدالت و محدود کردن قدرت دیگران پدید می‌آید. اعتبار اجتماع، حُسن عدالت و قُبُح ظلم، ریاست و مرنوسیت، جزا و مزد، امر و نهی و مابقی اعتباراتی که پس از تشکیل اجتماع برای بر آوردن نیازهای انسان انشا می‌شود، مجموعه‌ای از علوم و دانش‌ها را اعم از اخلاق و حقوق و غیره پدید می‌آورد که اثرپذیری آن از قدرت و ملاحظه روابط قدرت در آن امری انکارناپذیر است.

از نظر علم الاجتماع نیز از نظرات علامه طباطبایی چنین بر می‌آید که اگرچه استخدام‌گری انسان‌ها، آنها را برای استفاده از تمام ظرفیت‌های قدرت؛ یعنی دخالت در تولید دانش به منظور بازتولید قدرت تحریک می‌کند، این امر -که می‌تواند خود، سبب اختلاف در جامعه شود- با ارسال رسل و آمدن انبیا و افشاگری آنها کم‌اثر یا بی‌اثر خواهد شد. البته در این مرحله ممکن است اختلافی دیگر بر سر همین ادعای پیامبران مانند همه ادعاهای دیگر صورت گیرد که در این صورت نیز اگرچه ممکن است از دخالت قدرت در تولید دانش به طور کامل جلوگیری نشود، نقش آن در این رابطه به حداقل می‌رسد.

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ «ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند»



(حدید/۲۵)، می نویسد:

غرض الهی از ارسال رسل و انزال کتاب، قیام مردم به قسط و زندگی آن‌ها در جامعه‌ای با عدالت است. قوام حیات انسانی به اجتماع است و قوام اجتماع به معاملات دایر میان مردم و مبادلات کالاها است. غرض الهی از ارسال

رسل قیام اجتماعی به قسط و عدالت است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۱۷۱).

در حقیقت این قیام انفرادی یک فرد حتی امام معصوم نیست که عدالت را تفسیر و اجرا می‌کند؛ بلکه قیام همه افراد بشر به عدالت خواهی است که به ظهور برداشت صحیح از عدالت و اجرای آن در جامعه منجر می‌شود. بنابراین، ظهور عدالت با خواست همگانی، قدرت هیأت حاکمه، مشروعیت آن و رژیم خودساخته حقیقت را درهم می‌شکند؛ ازاین‌رو، قدرت اجتماعی مردم در دسترسی به حقیقت و دانش کارآمد در این مرحله متجلی می‌شود.





نتیجه گیری

فوکو برای نقش قدرت در تولید دانش سهمی به سزا و مؤثر در نظر می گیرد و پیدایش و دگرگونی آن را در بستر روابط قدرت، تحلیل می کند. علامه طباطبایی نیز اگرچه آشکارا از لفظ قدرت در تحلیل پیدایش و گسترش دانش استفاده نکرده اند، اما عواملی را که در این مسئله سهمیم دانسته اند، عواملی هستند که قدرت به نحوی در آنها اشراق شده است. اصل اساسی استخدام که بنیان تشکیل جامعه و ایجاد علوم اعتباری است، خود، اعمال قدرتی آشکار است. به نظر می توان براساس آرای علامه برای قدرت در تولید دانش، نقشی فعال قائل شد، البته نه نقش پر رنگی که فوکو برای آن در نظر می گیرد. به بیان دیگر در نظر علامه طباطبایی، قدرت، علت تامه و تنها بستر مؤثر در شکل گیری دانش نیست.

از آن جایی که فوکو این نسبیّت در عقلانیت و دانش را به قدرت و بسترهای اجتماعی آن نسبت می دهد، علامه طباطبایی ایجاد اختلاف توسط عقل عملی را به خوی استخدام گری انسان مرتبط می داند، با این تفاوت که فوکو این امر را ناگزیر می داند، ولی علامه طباطبایی وجود انبیا را راهی برای حل اختلافات عقل عملی و یکپارچه کننده عقلانیت و ساختار تولید دانش می داند. علامه طباطبایی برای انبیا، شأن اصلاح عقلانیت اجتماعی و تولید دانش های سازگار و جهان شمول قائل است؛ یعنی خواست همگانی عدالت در کنار فعالیت پیامبران، محدودکننده قدرت است به نحوی که دانش، عقلانیت و عدالت را به جامعه بشری باز می گرداند.

گفتنی است آنچه در مورد نقش قدرت در تولید دانش از منظر این دو فیلسوف بیان شد، تنها در باب علوم انسانی و اجتماعی و به عبارتی در محدوده ادراکات اعتباری معنا دارد. اگرچه در نظر فوکو تمام انواع دانش اعم از علوم انسانی و تجربی ذیل روابط قدرت تعریف می شوند؛ انتساب این نحوه از دخالت قدرت در تولید دانش های تجربی در اندیشه علامه طباطبایی، پیچیدگی زیادی دارد، اگرچه انکار هر نوع تأثیر، هرچند اندک نیز قابل دفاع نیست.

بدین ترتیب می توان بیان کرد که:

➤ اگرچه علامه طباطبایی مانند فوکو، منکر حقیقتی یک پارچه و قابل دسترس نیست، بلکه فردی واقع گرا است، در مقام دسترسی به واقعیت و تولید دانش های جهان شمول، یا به بیان بهتر در رسیدن به عقلانیت اجتماعی با همین عقل عملی - بدون کمک انبیای الهی - به علت مسبب اختلاف بودن آن، تردید جدی

دارد. با این وصف علامه طباطبایی تولید دانش را در نسبت با عوامل دیگری غیر از عقل عملی نیز در نظر می‌گیرد و به نحوی نسبت‌اندیشی را جایگزین نسبی‌گرایی فوکو می‌کند.

➤ از آن‌جاکه فوکو این نسبیت در عقلانیت و دانش را به نقش قدرت و روابط آن در بستر اجتماع نسبت می‌دهد، علامه طباطبایی ایجاد اختلاف توسط عقل عملی را به خوی استخدام‌گری انسان مرتبط می‌داند؛ با این تفاوت که فوکو راهی برای اصلاح آن موجود نمی‌داند، ولی علامه طباطبایی وحی و مجری آن؛ یعنی انبیا را مصلح اختلافات عقل عملی و یکپارچه‌کننده عقلانیت و ساختار تولید دانش می‌داند.

➤ اگرچه علامه طباطبایی؛ مانند فوکو آشکارا از نقش مؤثر قدرت در تولید دانش یاد نکرده است، قسمت‌های مداخله‌کننده در آن را به نحوی استقرا و توصیف کرده است که ناگزیر قدرت در آنها نقشی کلیدی ایفا می‌کند.

➤ اگرچه می‌توان براساس آرای علامه برای قدرت در تولید دانش نقشی فعال قائل شد، به‌هیچ‌عنوان نقش پررنگی که فوکو برای آن در نظر می‌گیرد، در دیدگاه ایشان توجیه‌پذیر نیست. به بیان دیگر علامه، قدرت را علت تامه تولید دانش نمی‌داند و حتی برای محدود کردن نقش قدرت راهکارهایی ارائه می‌کند.

➤ علامه طباطبایی برای خواست اجتماعی عدالت، نقش محدودکننده قدرت را قائل است. برداشت فوکو از نقش قدرت در تولید دانش و حقیقت، با خواست عدالت در جامعه توسط مردم نقض می‌شود و اراده حاکمیت در تولید رژیم حقیقت و دانش را درهم می‌شکند؛ یعنی اگر خواست عمومی عدالت، جایگزین خواست قدرت شود، رژیم حقیقت ساخته قدرت و به تبع آن دانش تولیدشده بر پایه این رژیم دگرگون می‌شود.

➤ علامه برای انبیا، شأن مصلحی برای عقلانیت اجتماعی و تولید دانش‌های سازگار و جهان‌شمول در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر خواست همگانی عدالت در کنار فعالیت پیامبران، محدودکننده قدرت به مجراهای اصلی خود است که دانش، عقلانیت و عدالت را به جامعه بشری باز می‌گرداند.

➤ علامه طباطبایی برخلاف فوکو، نقش بسط سلطه برای علوم انسانی قائل نیست. در نظر ایشان اگرچه دانش‌های اعتباری در پیوند با قدرت ساخته و پرداخته می‌شوند، نقش بسط سلطه توسط همین دانش‌ها قابل پیش‌گیری است.



نقش قدرت در تولید دانش از منظر میشل فوکو و علامه طباطبایی

منابع و مآخذ

قرآن کریم

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ خسروپناه، عبدالحسین؛ امامی، احمد (۱۳۹۹). «اصطلاح شناسی مفهوم علم در فلسفه اسلامی». معرفت فلسفی. ش ۶۷. صص ۳۵-۵۲.
- اسمارت، بری (۱۳۸۵). میشل فوکو. تهران: کتاب آمه.
- بخشایشی اردستانی، احمد (۱۳۸۸). «فوکو و نظریه‌ی دانش، قدرت و رژیم حقیقت». دانشنامه. واحد علوم و تحقیقات. ش ۷۳. صص ۴۳-۵۲.
- پورحسن، قاسم (۱۳۹۲). «اعتبارات اجتماعی و نتایج معرفتی آن؛ بازخوانی دیدگاه علامه طباطبایی». حکمت و فلسفه. ش ۴. صص (۴۷-۷۰).
- پین، مایکل (۱۳۸۹). فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پست مدرنیته). پیام یزدان جو. تهران: مرکز حبیبی، رضا (۱۳۹۲). درآمدی بر فلسفه علم (چاپ سوم). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹). گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا. تهران: آگاه
- دریغوس، هربرت؛ رابینو، پل (۱۴۰۰). میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک با مؤخره ای به قلم میشل فوکو (ترجمه حسین بشیریه). تهران: نشر نی. (نشر اثر اصلی ۱۳۷۹)
- رز، جوزف؛ احمدوند، شجاع (۱۳۷۷). «قدرت/دانش». علوم سیاسی. ش ۳. صص ۲۰۶-۲۳۴.
- زالی زاده، مسعود؛ چراغی، اسماعیل؛ رضا دوست، کریم (۱۳۹۴). «بررسی نگرش میشل فوکو در باب علوم انسانی». مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی. سال نوزدهم. ش ۲. صص ۲۱۳-۲۲۶.
- صدرالمآلهین (۱۴۱۰ق). الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه (چاپ چهارم). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ضمیران، محمد (۱۳۸۷). میشل فوکو: دانش و قدرت. تهران: هرمس.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۹۰). اصول فلسفه و روش رئالیسم (مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری). قم: صدرا.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۳). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۹۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن (چاپ سوم). بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۳۲). نهاية الحکمة (تصحیح و تعلیق شیخ عباس علی زارعی سبزواری، جلد اول و دوم). قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۳). قرآن در اسلام. ج دوم. تهران: دارالکتب الاسلامیه
- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۵۴). معنویت تشیع. قم: تشیع.



فتاحی، سید مهدی (۱۳۸۷). «گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو». دانشنامه (واحد علوم و تحقیقات). ش ۴. صص ۶۵-۷۳.

فوکو، میشل (۱۳۸۸). نیچه، فوکو، مارکس (ترجمه افشین جهاننیده و دیگران). تهران: هرمس
فوکو، میشل (۱۳۸۹). نظم اشیا (دیرینه‌شناسی علوم انسانی) (ترجمه یحیی امامی). تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

فوکو، میشل (۱۳۹۳). مراقبت و تنبیه (تولد زندان) (ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده). تهران: نی.
فوکو، میشل (۱۳۹۷). ملاحظاتی درباره مارکس. گفت‌وگوهایی با دوتچو ترومبادوری (ترجمه امیر هوشنگ افتخاری راد). تهران: نشر چشمه.

فوکو، میشل (۱۳۹۸). به سوی نقدی بر عقل سیاسی (ترجمه محمدزمان زمانی جمشیدی). تهران: شب خیز
قدسی، محمد (۱۳۹۷). «نظریه استخدام علامه طباطبائی و آثار سیاسی و حقوقی آن». اندیشه حقوق عمومی. پیاپی ۱۴. صص ۸۹-۱۰۳.

کچویان، حسین (۱۳۸۲). فوکو و دیرینه‌شناسی دانش. تهران: دانشگاه تهران.
کچویان. حسین؛ کلاتری، عبدالحسین (۱۳۹۰). «علوم اجتماعی قاعده مدار است یا قانون مدار؟ بازخوانی آراء علامه محمد حسین طباطبائی». نظریه‌های اجتماعی متفکران مسلمان. ش ۱. صص ۱-۲۸.
بارث، لارنس (۱۳۷۹). متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. راب استونز (ترجمه مهرداد میردامادی). تهران: نشر مرکز.
مظفر، محمدرضا (۱۳۹۷). المنطق. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی
نوابخش، مهرداد؛ کریمی، فاروق (۱۳۸۸). «واکاوی مفهوم قدرت در نظریات میشل فوکو». مطالعات سیاسی. ش ۳. صص ۴۱-۵۰.

Dreyfus, Hubert L.; Rabinow, Paul; & Foucault, Michel. (1983). *Michel Foucault, beyond structuralism and hermeneutics* (2nd ed). Chicago: University of Chicago Press.

Foucault, Michel (۱۹۷۸), *The History of Sexuality*, Vol. I. London: Penguin books.

Foucault, Michel (۱۹۸۰), *Power/Knowledge*, Brighton, Sussex: The Harvest Press Ltd.

Foucault, Michel & Kritzman, Lawrence D. (1990). *Politics, philosophy, culture: interviews and other writings 1977-1984*. (A. Sheridan, tran.). London New York: Routledge.



پښتو ټولنه
پښتو ټولنه